۴۰. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۵/۲۳)

سال تحصیلی (۱۴۰۰-۱۴۰۱) - یکشنبه، ۲۳ مرداد ۱۴۰۱

- دو اشتباه زرکشی در فضای قرائات
  - الف) اشکال به تواتر قرائات
  - ب) تفاوت حقیقت قرآن و قرائات
- اختلاف فخر رازی و ابوشامه منشأ اشتباه زرکشی
- لزوم توجه به معنای قرائت مجاز در بیان شیخ و ذهنیت علماء قبل از قرن یازده
- قرائت مجاز درعبارت شیخ الطائفه
- عدم جواز به معنای جواز تکلیفی است یا وضعی؟!
- تواتر قرائات و قرآنیت قطعی آنها در ذهن علماء؛ مبین معنای قرائت بالمجاز و متداول
  - الف) محقق اردبیلی
  - ب) علامه حلی
  - هم معنا بودن تعبیر قرائت متداول با تواتر؛ شاهدی بر اعتقاد بی نظیر تشیّع در تواتر قرآن
- شواهدی بر ذهنیت علماء در تواتر قرائات و قرآنیت آنها
  - الف) المسائل السرویه شیخ مفید
  - ب) عبارت شیخ در خلاف
  - ج)عبارت شیخ در مبسوط
  - د) عبارت صاحب شرائع
  - ه) عبارت علامه حلی
  - ر)عبارت جامع المقاصد
  - و) عبارت مسالک

دو اشتباہ زرکشی در فضای قرائات

الف) اشکال به تواتر قرائات

زرکشی دو حرف دارد که هر دوی آن‌ها بی خودی است. دیروز یکی از آن‌ها را گفتم. با این‌که بزرگ است و خیلی زحمت کشیده است. البرهان فی علوم القرآن او برای خودش چیزی است. اما مانعی ندارد که در فضای مباحثه اینطور بگوییم. عرض می‌کنم که چرا این حرف‌ها پیش آمده. گاهی یک حرفی برای حل کردن یک فضا یک بحران است؛ می‌بینیم راه بهتری دارد؛ اصلاً راهش این نبوده. یک حرفی را برای حل این بحران در می‌آورد. این حرف بی خودی است. غیر از این است که حرف بی خودی زده است. گاهی می‌بینید یک بحران و حلی دارد. این دو حرف برای او است. یکی از آن‌ها را دیروز خواندیم.

گفت «تواترها عن النبی فیه اشکال». چرا؟ چون سندهای آن‌ها آحاد است؛ واحد از واحد است. خب این حرف بود که مثل او بزند؟! من از خود کتاب البرهان او آورده‌ام. در فدکیه هم گذاشته‌ام. خودش موارد متواتری را ذکر می‌کند؛ سندهای مختلفی را ذکر می‌کند که واحد از واحد نیست.

ب) تفاوت حقیقت قرآن و قرائات

حرف دومی که او دارد این است: قرآن و قرائات دو حقیقت متفاوت هستند. القرآن و القرائات حقیقتان مختلفتان. این حرف را او در آورد. تفاوتی هم که زرکشی با دیگران داشت این بود: در فضای قرائات، اقراء فن است اما کسی که مقری است لازم نکرده عالم باشد. برای خودش فنی است که از استاد تلقی کرده و میخواند. زرکشی در فضای اقراء و مقری نبود، عالم بوده. فقیه بوده. یعنی کسی بود که ذهن قوی‌ای داشت. لذا این حرف را که در آورد–القرآن و القرائات حقیقتان مختلفتان- خیلی از مقری ها و قاری ها از او متابعت کردند. اگر این مقری ها در علم قوی بودند از او متابعت نمی کردند. اگر مثل ابن جزری بودند جلوی او می‌ایستادند. نمی گذاشتند ادامه پیدا کند. ولی متأسفانه بعد از فضایی که او در آورد، کتاب او نشر پیدا کرد و عده‌ای از مقری ها از او تبعیت کردند. بعد از مدت ها همه دیدند که او چشم بندی میخواهد بکند. الآن هم برای کسانی که میخواهند آب را گل آلود کنند یکی از مهمترین مطالب همین است. القرآن و القرائات حقیقتان مختلفتان. و حال اینکه اینطور نیست.

اختلاف فخر رازی و ابوشامه منشأ اشتباه زرکشی

اما چرا او این حرف را در آورد؟ من خلاصه آن را عرض می‌کنم تا مستنداتش را بعد بگویم. دو چیز برای او زمینه تاریخی را فراهم کرد. خودش هم اشاره می‌کند. یکی این بود که مسأله تواتر قرآن و قرائات یک چیز مسلم و جا افتاده بود. الآن که می‌خواهیم «قال الامام الرازی» را بخوانیم، تواتر قرآن برای فخر رازی ثابت است. بعد می‌خواهد به تواتر قرائات خدشه کند که بعد بگویید با هم ملازمه دارد. اگر این را خدشه کند آن هم مخدوش است. ابوشامه بعد از فخر رازی بود، او اهل فن بود، شروع به مناقشاتی کرد و بعد گفت تسکب العبرات. این دو مطلب؛ اشکال فخر رازی و اشکال ابوشامه که زرکشی از آن‌ها مطلع بود، باعث شد او را در فضای محتاج به حل قرار دهد. می‌گویید نیاز داریم نظریه‌ای را ابراز کنیم که این‌ها را حل کند. اشکال فخر رازی خوب حل شود، حرف‌های ابوشامه سامان داده شود. لذا او آمد این را مطرح کرد. گفت القرآن و القرائات حقیقتان مختلفتان. بعد گفت شما می‌گویید به متواتر نیاز دارید؟ خب قرآن متواتر است. قرائات با قرآن دو تا است. قرائات متواتر است. لذا قرائات متواتر است الی اصحابها؛ تا آن هفت نفر اما تواترها الی النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ففیه اشکال. در این فضا این‌ها را مطرح کرد. این دو حرف برای زرکشی است. ان شاءالله بعداً که زنده بودیم مفصل تر عرض می‌کنم نیازی به این نبوده و راه‌حل این نبوده.

البته در زمان ما یک استاد دانشگاه در سعودی به نام سالم محیسن هست؛ یک بن محیصن داریم که از قراء اربعه عشر است، هم کلاس عبد الله بن کثیر است که صحبتش شد. منظورم او نیست. بلکه در همین زمان ما است. دکتر سالم محیسن. من این را دیدم خوشحال شدم. ولو بعد از او عده‌ای از کسانی که کار آکادمیک دارند دوباره حرف محیسن را در کردند. ولی این استاد سعودی راست می‌گوید. گفته این حرفی که زرکشی درآورده چه حرفی است؟! القرآن و القرائات حقیقتان مختلفتان! من هم عرض کردم که او می‌خواسته بحرانی را حل کند. و الا اگر جواب خیلی خوب آن بحران برای ما واضح شود اصلاً نیازی نیست. من ایده هست اوائلی که من با این برخورد می‌کردم می‌گفتم چطور می‌خواهد بگوید؟! کلام خودش و دیگران یعنی چه؟!

علی ای حال این حرفی است که او زده. در جای خودش بررسی می‌کنیم. این چیزی که امروز در اینجا می‌فرمایند دنباله حرف او است که مقدم بر زرکشی است. اتفاقا اشکال فخر رازی زمینه شده که زرکشی آن حرف‌ها را بزند. چون فخر رازی در تواتر اشکال می‌کند. ولی دیروز مباحثه را ختم به یک چیزی کردم؛ غیر از اینکه هم می‌خواهیم مباحثه پیش برود اینطور به ذهن می‌آید که نیاز است که روی این نکات تأمل شود و دقت شود. ذهن من طلبه قاصر مشغول شده، می‌بینم که خوب است خدمت شما هم بگویم. اگر می‌بینید که خیلی بی جا است زودتر بفرمایید که در شویم. اما به گمان من این مهم است.

لزوم توجه به معنای قرائت مجاز در بیان شیخ و ذهنیت علماء قبل از قرن یازده

آن مطلب قسمتی از عبارت تبیان است که در عبارت مفتاح الکرامه افتاده. دیروز عرض کردم بخشی از عبارت تبیان افتاده. آن بخش مهم است. کلیدی برای فهم فضای ذهنی شیخ است. چرا من به این رسیدم؟ خب آدم در بین مطالعه به چیزی میرسد. من داشتم در فرمایش شیخ قرائن منفصله را جمعآوری میکردم، قرائن منفصله خیلی زیاد شد. قرائن منفصله یعنی چه؟ قرائن منفصله که برای خود من خیلی جالب است این است که تنها ذهنیت شیخ را به دست ما نمیدهد. نمیگوییم فضای مبارک ذهنی شیخ وقتی تبیان را مینوشتند این بود، نه، قرائن عدیده منفصله دال بر اینکه شیخ بهعنوان یک عالم حاضر در فضای زمان خودشان، ذهنیتشان این بود. این خیلی تفاوت میکند. قرائن منفصله ای که نه تنها ذهنیت شیخ را بیان میکند بلکه ذهنیت فضای علمی آن عصر را برای ما توضیح میدهد.

من که در این فضا اینها را پیدا میکردم برایم عجائبی بود. بعد برگشتم و دیدم عجب! در عبارات شیخ چه نکاتی هست! حالا نکاتی که به ذهن من آمده را میگویم، بررسی درست و غلطی آن بر عهده خود شما.

قرائت مجاز درعبارت شیخ الطائفه

عرض من این است: شیخ چه فرمودند؟ در مقدمه تبیان که در اینجا افتاده بود فرمودند:

> و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، علي نبي واحد، غير انهم اجمعوا علي جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها بل أجازوا القراءة بالمجاز أذي يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر[1]

«...غیر انهم اجمعوا»؛ امامیه اجماع دارند که قرائت جایز است بر **«بما يتداوله القراء»**؛ این تداول در عبارت هر دو امام آمده بود و در مفتاح هم که آمده. «یتداوله القراء» یعنی چه؟ **«القراء و أن الإنسان مخير باي قراءة شاء قرأ»**؛ علماء امامیه اجماع کردهاند بر اینکه انسان مخیر است تا هر کدام از این قرائات را که میخواهد قرائت کند. **«و كرهوا تجويد قراءة بعينها»**؛ کراهت داشتند که تنها یک قرائت را مختار خودتان قرار دهید. **«بل»؛** این بل افتاده است. حتی در جزوهای که دو-سه سال پیش در تحلیل اینجا نوشته بودم دیدم که من هم انداختهام. بهخاطر اینکه نکاتی که الآن در ذهن من آمده در آن وقت نبود. **«بل أجازوا»**؛ این بل به بیانی که میخواهم الآن عرض کنم تداول را توضیح میدهد. «یتداوله القراء» که مرحوم شیخ آن را آوردهاند یک چیز عمومی در زمان خودشان بوده. شیخ از این تداول چیزی میفهمیدند. چه میفهمیدند؟ تداول یعنی تداول! یعنی قراء بین خودشان اینها را میگویند. نه! **«بل اجازوا»؛** علماء امامیه که اجماع کردهاند بر **«جواز ما يتداوله بين القراء، بل اجازوا القراءة بالمجاز أذي يجوز بين القراء»**؛ اجماع دارند که اجازه دادهاند قرائت به مجاز بین قراء را. میگویند که قرائت مجاز و غیر مجاز دارد. شیخ چه میخواهند بگویند؟ بعداً از عبارت مرحوم فیض میآورم. درمقدمه تفسیر صافی است. بعد از اینکه این اجماعات را کنار میگذارند ببینید که ایشان چه میگویند. برای خودشان مجاز را به این صورت میگویند که من در صافی احسن القرائات را انتخاب میکنم. نه تواترش را میگویند و نه ... . بلکه میگویند هر چه که به زبان راحتتر بیایی و... .

---

[1]مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج۷ص۲۱۵

عدم جواز به معنای جواز تکلیفی است یا وضعی؟!

آن جا که شیخ می‌گویند بالمجاز، این مجاز یعنی چه؟ یعنی مجاز فیض؟ قطعاً اینطور نیست. اینجا «مجاز» یعنی طبق ضابطه «بالمجاز الذی یجوز بین القراءة». قراءة آن را جایز می‌دانند. خب این مجاز چیست؟ من عرض می‌کنم آن چه که مجاز است تفسیر تداول است. ببینید اول فرمودند «اجمعوا علی جواز القراءة بما یتداوله القراءة». ما وه المتداول بین القراءة؟ یعنی الذی اجازوا؛ یجوز؛ مجاز بینهم. و الا اگر مجاز نباشد تداول نیست. مجاز است که متداول است. و آن چه که متداول است مجاز است. مقابلش چیست؟ مقابلش غیر متداول و غیر مجاز است. غیر مجاز را من بر می‌گردم. همین جزوای که مشغول بودیم را عرض می‌کنم. ما اینها را خواندیم، چند بار هم از آنها صحبت کردیم. الآن نیاز است که دوباره عرض کنم. همین جزوای که خدمت شما هست؛ فرمودند: «**فرع: قال أکثر علمائنا: یجب أن یقرأ بالمتواتر و هی السبع**»؛ پس فرمودند یجب. دنباله آن فرمودند: «**أنّه لا یجوز أن یقرأ بالعشر**»؛ ببینید می‌فرمایند «لایجوز»؛ عشر مجاز نیست. آن چه که یجب ان یقرأ چیست؟ خب بگوییم این لایجوز، لایجوز وضعی است؛ جواز دو جور است، جواز تکلیفی و جواز وضعی. بگویید مثلاً فلان معامله جایز نیست، یعنی باطل است. جواز وضعی یعنی امضا نشده. نه اینکه اگر انجام شود حرام است. آیا در اینجا هم مراد از لایجوز همین است؟ یا نه؟ ما دنبال همین هستیم.

خب اگر «لایجوز» وضعی باشد مساوی با لایجزی می‌شود. یعنی «لایجزی ان یقرا بالعشر». اگر به عشر قرائت شود مجزی نیست. نمازت درست نیست. نه اینکه لایجوز یعنی کار خلاف شرع کردی. در اینجا کدام یک از آنها منظور است؟ ایشان فرمودند «لایجوز». البته در عشرش اختلاف بود. «فی الدروس یجوز بالسبع و العشر». «فی جامع المقاصد و المقاصد العلیه و الذکری یجوز العشر». مختار آنها این بود. اما دنباله آن بعد از اینکه اشکال محقق اردبیلی را مطرح کردند ببینید. خیلی جالب است. فرمودند:

> و الحاصل: أنّ أصحابنا متفقون علی عدم جواز العمل بغیر السبع و العشر، إلاّ شاذّ منهم کما أتی و الأکثر علی عدم العمل بغیر السبع، لکن حکی عن ابن طاووس فی مواضع من کتابه المسمّی ب «سعد السعود» أنّ القراءات السبع غیر متواترة، حکاه عنه السیّد نعمة اللّه و اختاره و قال: إنّ الزمخشری و الشیخ الرضی موافقان لنا علی ذلک. و ستسمع الحال فی کلام الزمخشری و الرضی
>
> **[1]**

«و الحاصل: أنّ أصحابنا متفقون علی عدم جواز العمل بغیر السبع و العشر»؛ عدم جواز. عدم جواز یعنی چه؟ عدم جواز یعنی حرام است؟ یا اگر بخوانید نمازتان درست نیست؟ کدام یک از اینها است؟ سؤال خوبی است. ولو بیشتر هم به ذهن می‌آید که نماز درست نیست. اما خود مسأله عدم جواز برای خودش دم و دستگاهی دارد. من که قرائن منفصله را پیدا کردم این را به ذهنم آورد. خیلی جالب است!

[1]مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط-جماعة المدرسين) ج٧ ص٢١٥

تواتر قرائات و قرآنیت
قطعی آنها در ذهن علماء؛
مبین معنای قرائت بالمجاز
و متداول

الف) محقق اردبیلی

من دیروز عبارت محقق اردبیلی را گفتم. ما دیروز بخشی از آن را خواندیم. دنبالۀ آن را که مرحوم صاحب مفتاح الکرامه نیاورده اند را میخواهم بخوانم. ببینید در ذهن مقدس اردبیلی قرآنیت قرآن به چه صورت است. مرحوم اردبیلی اینطور فرمودند:

> ومعلوم من وجوب القراءة بالعربية المنقولة تواترا ، عدم الاجزاء ، وعدم جواز الإخلال بها حرفا وحركة، بنائية وإعرابية وتشديدا ومدا واجبا ، وكذا تبديل الحروف وعدم إخراجها عن مخارجها لعدم صدق القرآن : فتبطل الصلاة مع الاكتفاء بها ، ومع عدم الاكتفاء أيضا إذا كانت كذلك عمدا ، ويكون مثله من الكلام الأجنبي مبطلا ، والا فتصح مع الإتيان بالصحيحوكأنه لا خلاف في السبعة، وكذا في الزيادة على العشرة ، واما الثلاثة التي بينهما فالظاهر عدم الاكتفاء ، للعلم بوجوب قراءة علم كونها قرآنا ، وهي غير معلومة : وما نقل انها متواترة غير ثابت[1]

وقتی می‌گویند قرائت واجب است، شما چراهای ندارید عربی بخوانید «**المنقولة تواترا**»؛ در نماز آن قرائتی را بخوانید که متواتر نقل شده. و الا نماز نخواندها‌ید؛ عدم الاجزاء؛ اگر متواتر را نخوانید نمازتان درست نیست. «**وعدم جواز الإخلال بها حرفا وحركة، بنائية وإعرابية وتشديدا ومدا واجبا**»؛ همه اینها واجب است. اگر نخوانید مجزی نیست. «**وكذا تبديل الحروف**»؛ اگر یک حرف را عوض کنید دیگر آن نیست. «**وعدم إخراجها عن مخارجها**»؛ یک حرف را از مخرجی که دارد ادا نکنید یک حرف قرآن را کم گذاشته‌اید. «**لعدم صدق القرآن**»؛ اگر تغییری دادید که دیگر قرآن نخوانده‌اید. باید در نماز قرآن تلاوت کنید. «**فتبطل الصلاة مع الاكتفاء بها ، ومع عدم الاكتفاء أيضا إذا كانت كذلك عمدا**».

«**و كأنه لا خلاف في السبعة**»؛ آن چه که قرآن است و شما باید در آن تغییر ندهید؛ خلافی نیست که هفت قرائت قرآن است. «**وكذا في الزيادة على العشرة**»؛ یعنی خلافی نیست که بیش از ده تا هم قرآن نیست. فقط اشکال در این سه تا می‌ماند. همان عبارتی است که قبلا خواندیم.«**واما الثلاثة التي بينهما فالظاهر عدم الاكتفاء، للعلم بوجوب قراءة علم كونها قرآنا**»؛ سه تا را بخوانیم ای نه؟ ما باید قرائتی را بخوانیم که یقین کنیم قرآن است. در آن هفت تا علم داریم، اما در این سه تا نداریم.«**وهي غير معلومة**»؛ در عشر علم نداریم که قرآن باشد.می‌گوییم شهید اول که گفته‌اند عشر متواتر است. می‌فرمایند: «**وما نقل انها متواترة غير ثابت.ولا يكفي شهادة مثل الشهيد: لاشتراط التواتر في القرآن الذي يجب ثبوته، بالعلم : ولا يكفي في ثبوته، الظن**»؛ این عبارات را خوانده‌ایم. من در میشوم. « **ولا يكفي يقبل ذلك، مع انه لو نقل عنه صلى الله عليه وآله ذلك، لم يثبت**»؛ یعنی حتی اگر با روایت صحیح السند –علامه تصریح کردند- به ما بگویند که پیامبر خدا به این صورت خواندند مجاز نیستیم که بخوانیم. چون روایت است و روایت ظنی است. اما در قرآن، باید علم داشته باشیم که قرآن است. ما حرف شهید را چطور قبول کنیم درحالی‌که یک نفر است؟! و حال آنکه حتی اگر به خود حضرت برسد برای ما کافی نیست.

«فقول المحقق الثاني والشهيد الثاني ـ انه يجزي ما فوق السبع إلى العشرة ، لشهادة الشهيد بالتواتر ، وهو كاف ، لعدالته واخباره بثبوته كنقل الإجماع ـ غير واضح»؛ یعنی حرف آن بزرگوار را قبول ندارید. یعنی لایجوز العشر.**«نعم يجوز له ذلك إذا كان ثابتا عنده بطريق علمي وهو واضح»**؛ بله، میگویند اگر برای خود آنها ثابت شود ما حرفی نداریم. آنها عالم هستند. ما که عالم نیستیم.

این عبارت را برای اینجا خواندم؛ **«بل يفهم من بعض كتب الأصول. ان تجويز قراءة ما ليس بمعلوم كونه قرآنا يقينا فسق»**؛ ببینید در دنباله در حرف محقق این را میگویند. میگویند ما چه میدانیم قرآن است یا نه. بله لاخلاف در سبع که قرآن است. اگر بیایید عشر را تجویز کنیم داریم چیزی که علم ندارید کلام خدا است را تجویز میکنیم که قرآن است. خود این تجویز فسق است. حال جلوتر میبرند. این جلوتر بردن جالب است.

«بل كفر»؛ کفر است. چرا؟ چیزی را که علم ندارید قرآن است، دارید به خدا نسبت میدهید که قرآن الهی است. از کجا میگویید؟!اینجا را ببینید. چیزی است که طلبگی ما با آن مانوس هستیم. **«فكل ما ليس بمعلوم انه يقينا قرآن، منفي كونه قرآنا يقينا»**؛ هر چه که علم ندارید یقینا قرآن است، یقینا قرآن نیست. همان عبارتی است که معروف است و میگفتیم «ما شک فی حجیته نقطع بعدم حجیته». این را در حجیت میگفتیم. مشکوک الحجیه مقطوع عدم الحجیه است. همین را در اینجا نیز میگویند. میگویند چون باید قطع به قرآنیت قرآن داشته باشیم، پس هر چه شک دارید که قرآن است یا نه، قطع دارید که قرآن نیست. چیزی که قطع دارید قرآن نیست، چطور میخواهید در نماز بخوانید؟!

---

[1]مجمع الفائدة والبرهان في شرح إرشاد الأذهان ج ۲ ص۲۱۷

ب) علامه حلی

شاگرد: قطع داریم که قرآن نیست ای قطع داریم که جایز نیست؟

استاد: ببینید اگر بخواهیم این مطالب را بررسی کنیم خیلی حرف است. من فعلاً میخواهم فضای ذهنی را بگویم. منا‌قشه یک چیز است، اما اینکه مقدس اردبیلی که نماینده پایان قرن دهم هستند، چه میگویند مهم است. من که مدام قرن یازدهم را تکرار میکنم و میگویم مرحوم فیض چه کار کرده‌اند به همین دلیل است. ایشان علمی هستند که حاضر نمیشوند حتی در عشر همراه شهید اول و محقق ثانی بشوند. میگویند ما باید قطع پیدا کنیم. تواتر باید مقطوع باشد. علامه حلی هم همینطور هستند. علامه میگویند سبع قطعی است. اما عشر نه. قرآن باید قطعی باشد لذا «لایجوز بالعشر ولو بالشاذ». علامه محکم این را میفرمایند. مقدس اردبیلی هم مثل علامه میفرمایند لایجوز. فضای ذهنی این بزرگواران چیست؟ اینجا است که میخواهیم برگردیم و ببینیم فضای ذهنی مرحوم شیخ چه بوده. شیخ که میفرمایند یجوز و لایجوز، خودشان از اینها چه قصدی دارند؟

هم معنا بودن تعبیر قرائت متداول با تواتر؛ شاهدی بر اعتقاد بی نظیر تشیّع در تواتر قرآن

ما در اینجا دو بحث داریم. یکی اینکه آیا قرآن باید متواتر باشد یا نه؟ یکی اینکه چه قرائتی مجاز است و چه قرائتی مجاز نیست. دو بحث خیلی خوب. دیدم عده‌ای می‌گویند اول کسی که تواتر را در قرائات مطرح کرده فخر رازی است. اصلاً قبل از فخر رازی کسی نمی گفته که قرآن متواتر است. اینها را او آورده است. آیا به این صورت است؟! با شواهدی که من جمع‌آوری کردم اصلاً به این صورت نیست. یعنی مرحوم شیخ الطائفه و اساتید ایشان –سید مرتضی، شیخ مفید- مبانی‌ای که مقدس اردبیلی می‌گویند را پایه ریزی کردند. خیلی جالب است. یعنی در فقه شیعه یک دستگاهی مشاهده می‌شود که این فضا در اهلسنت نیست. وقتی شما کتب فقهی شیعه قبل از قرن یازدهم را می‌بینید، می‌بینید همه یک دست می‌گویند که قرآن باید متواتر باشد. اگر متواتر نباشد که ما اصلاً آن را قبول نداریم. مجاز نیست. مجازی که شیخ فرمود، پس تداول یعنی تواتر. شیخ فرمودند «اجمعوا علی جواز ما یتداوله القراء بینهم»، یعنی «یتواتر بینهم عن الشارع». لذا در ابتدای آن فرمودند «اجازوا بالمجاز الذی یجوز بین القراء». بین قراء مجاز چیست؟ آن چیزی که متواتر باشد.

اینها را از کجا می‌گویم؟ من آدرس ها را می‌گویم یادداشت کنید. ببینید چقدر جالب است.

شواهدی بر ذهنیت علماء در تواتر قرائات و قرآنیت آنها

الف) المسائل السرویه شیخ مفید

مرحوم شیخ مفید جلوتر از همه هستند، من کلام ایشان را میآورم. یکی از چیزهایی که در مراسلات مرحوم مفید هست، مراسله المسائل السَرَویه است. سرویه هم گفتهاند. سرو به کجا نسبت داده میشود، نمیدانم. ولی با توضیحاتی که محقق کتاب در مقدمه فرمودهاند سَرَویه مناسبتر است. سَرَویه نسبت به ساریه است. ساریه نزدیک بابل است. همین شهر ساری معروف. المسائل السَرَویه. در قدیم به ساری، ساریه میگفتند. آمل و بابل و ساری. الآن هم ساری شهر بزرگ و حسابی است. اینها محل علماء و اهل فضل بوده. سید شریف بزرگی از ساری برای شیخ مفید نامه نوشته است. مسائلی است که از ساری ارسال شده. شیخ مفید نظیر اینها را زیاد دارند؛ المسائل الصاغانیه و ... .

در این مسائل سرویه مرحوم مفید یک بخش بسیار زیبایی نوشته اند. این را هم عرض بکنم. میخواهم تأکید بکنم که سائل در مسائل سرویه شیعه است. یعنی در بسیاری از جاها مخاطب شیخ مفید یک سنی است. خب میگوییم در مقابل یک سنی محاجه میکنند و جدلی صحبت میکنند. اما در المسائل السرویه که از ساری آمده در حق شیخ دعا میکند و میگوید: «و أقر عيون الشيعة بنضارة أيامه[1]»؛ به شیخ مفید میگوید که ان شالله چشم شیعه روشن باشد که ایام شما سرسبز باشد و سایه شما مستدام باشد. لذا شیعه است که برای شیخ این را نوشته است.

در این کتاب میگوید:

> فصل لزوم التقيد بما بين الدفتين
>
> غير أن الخبر قد صح عن أئمتنا (ع) أنهم أمروا بقراءة ما بين الدفتين و أن لا يتعداه إلى زيادة فيه و لا نقصان منه حتى يقوم القائم (ع) فيقرأ للناس القرآن على ما أنزله الله تعالى و جمعه أمير المؤمنين (ع).و إنما نهوا (ع) عن قراءة ما ورد به الأخبار من أحرف تزيد على الثابت في المصحف لأنها لم تأت على التواتر و إنما جاء بها الآحاد و قد يغلط الواحد في ما ينقله.[2]

مرحوم مفید راجع به عثمان و اینکه تمام مطالب قرآن را جمع کرده ای نه، مطالبی را میفرمایند. بعد میگویند: **«غير أن الخبر قد صح عن أئمتنا (ع) أنهم أمروا بقراءة ما بين الدفتين»**؛ ذهنیتی که شیخ القاء میکنند را ببینید. همان ذهنیتی است که برای سید حاکم بوده و شواهد عدیدهای هم دارد. شیخ مفید میگویند ائمه علیهاالسلام به ما گفتهاند که از بین الدفتین آن طرف تر نروید. یعنی همانطور که امر کردهاند که بین الدفتین قرائت بکنید، ما را از قرائت

بیرون از آن نهی کرده‌اند.

«و إنما نهوا (ع) عن قراءة ما ورد به الأخبار من أحرف تزيد على الثابت في المصحف »؛ گفته‌اند اگر قرائتی هست که در مصحف نیست، آن را نخوانید. ما را نهی کرده‌اند. «کف عن هذه القرائة». این قرائت را نخوانید. چرا ما را نهی کردند؟ **«لأنها لم تأت على التواتر»؛** ببینید شیخ مفید دقیقاً کلمه تواتر را برای قرائت به کار می‌برند. «لانها» یعنی چه؟ یعنی حروف و قرائات. پس قرائات باید متواتر باشد. سائر روایات دیگر ولو صحیح السند هم باشد اما اگر به تواتر به ما نرسیده باشد، قرآن نیست. **«و إنما جاء بها الآحاد و قد يغلط الواحد في ما ينقله»**؛ آن را آحاد برای ما آورده‌اند. لذا این برای ما فایده ندارد.

> فإن قال قائل كيف يصح القول بأن الذي بين الدفتين هو كلام الله تعالى على الحقيقة من غير زيادة فيه و لا نقصان و أنتم تروون عن الأئمة (ع) أنهم قرءوا كنتم خير أئمة أخرجت للناس و كذلك جعلناكم أئمة وسطا و قرءوا يسألونك الأنفال و هذا خلاف ما في المصحف الذي في أيدي الناس.قيل له قد مضى الجواب عن هذا و هو أن الأخبار التي جاءت بذلكأخبار آحاد لا يقطع على الله تعالى بصحتها فلذلك وقفنا فيها و لم نعدل عما في المصحف الظاهر على ما أمرنا به حسب ما بيناه.مع أنه لا ينكر أن تأتي القراءة على وجهين منزلين أحدهما ما تضمنه المصحف.و الثاني ما جاء به الخبر كما يعترف مخالفونا به من نزول القرآن على أوجه ستی[3]

«فإن قال قائل ... و هذا خلاف ما في المصحف الذي في أيدي الناس»؛ اگر کسی این جور بگوید شما این روایات را که دارید، پس چطور می‌گویید روایات باید متواتر باشند و نمی‌توانیم بخوانیم؟! شیخ مفید دو جواب می‌دهند و هر دو جواب عالی است. یکی از آنها مقصود الآن من است و دیگری را هم قبلاً عرض کرده بودم.

«قيل له قد مضى الجواب عن هذا و هو أن الأخبار التي جاءت بذلك أخبار آحاد»؛ آنها که قطعی نیست. بلکه یکی نفر می‌آید و می‌گوید که امام اینطور خوانده‌اند. **«لا يقطع على الله تعالى بصحتها»**؛ قرآن باید قطعی باشد. باید قاطع باشیم که قرآن است. یعنی به وضوح میخ تواتر و قطع به قرآنیت را می‌کوبند.

«فلذلك وقفنا فيها»؛ وقتی قطع نداریم توقف می‌کنیم. **«و لم نعدل عما في المصحف الظاهر على ما أمرنا به حسب ما بيناه»**؛ آن چیزی که به ما امر کرده‌اند مقطوع است. این جواب اول که باید قطعی باشد.

جواب دوم هم خیلی جالب است. شیخ مفید میخ آن را کوبیده‌اند. بعد هم شیخ الطائفه و دیگران دنباله آن را گرفته‌اند. **«مع أنه لا ينكر»**؛ ما که انکار نمی‌کنیم،**«أن تأتي القراءة على وجهين منزلين»**؛ در روایتی «ائمه» آمده اما آن روایتی که متواتر است «کنتم خیر امة اخرجت»، اولاً ما قرائت متواتر را می‌گیریم که «امة» است. لذا روایت را کنار می‌گذاریم. ولی آن را انکار نمی‌کنیم که این روایت هم در نفس الامر نازل شده باشد؛ تعدد قرائت داشته باشد. پس حرف واحد چه می‌شود؟ «انما القرآن حرف واحد» شمای شیخ مفید چه می‌گویید؟ مخاطب شما هم شیعه است. «مع انه لاینکر» را می‌خواهید به یک سنی بگویید؟! در مسائل سرویه مخاطب ایشان شیعه است. **«مع أنه لا ينكر أن تأتي القراءة على وجهين منزلين»؛** هر دو آنها نازل شده، **«أحدهما ما تضمنه المصحف»؛** که متواتر هم هست، **«و الثاني ما جاء به الخبر»؛** دومی هم (کنتم خیر ائمة) است. جبرئیل دوبار آورده است. ببینید این جواب شیخ مفید دقیقاً همین بحث‌هایی است

که ما به دنبالش هستیم.

شاگرد: خلاف آن چیزی است که محقق اردبیلی گفتند است. گفتند که باید یقین کنیم که قرآن است و الا قرآن نیست.

استاد: خلاف حرف محقق اردبیلی را مرحوم صاحب جواهر هم گفتند. چند بار عرض کردم. صاحب جواهر می‌گویند اینکه می‌گویند قرآن باید یقینی باشد را چه کسی گفته؟! برای ما داشتن حجت کافی است تا بگوییم قرآن است. و لذا حتی اگر خبر واحدی حجت بود؛ حجت یعنی خدا به ما اجازه داده بود بگوییم قرآن است. خب وقتی خدا اجازه داده بود چرا نگوییم که قرآن نیست؟!

دنباله فرمایش ایشان هم خیلی جالب است. ما می‌گوییم طبق روایاتی که شیعه از معصومین آورده‌اند دوبار نازل شده؛ یک بار به این صورت نازل شده «کنتم خیر امة» و یک بار دیگر به این صورت نازل شده «کنتم خیر ائمة». می‌گوییم عجب! یک آیه دو بار نازل شده؟ می‌گویند این را که خود سنی ها هم می‌گویند. یعنی اگر ما این را به‌عنوان شیعه گفته ایم راه دوری نرفته ایم. دنباله آن را ببینید: «كما يعترف»؛ نمی‌گویند ظن؛ اعتراف یعنی اینکه من می‌گویم می‌شود دوبار نازل شود، آنها هم اعتراف کرده‌اند.«مخالفونا به من نزول القرآن علی أوجه شتی». بعد مثال می‌زنند. مثال‌های بسیار زیبا. سه مثال می‌زنند. هر سه تای این مثال‌ها به‌خاطر سپردنی است. چرا؟ به‌خاطر اینکه اختلاف قرائات سبع است که می‌گویند همه اینها متواتر است. مثال‌های ایشان را ببینید:

> فمن ذلك قوله تعالى وَ امَ هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ يريد ما هو ببخيل.و بالقراءة الأخرى و ما هو على الغيب بظنين يريد بمتهم.و مثل قوله تعالى جَنّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ على قراءة أخرى من تحتها الأنهار.و نحو قوله تعالى إِنْ هذانِ لَساحِران.و في قراءة أخرى إن هذين لساحران.و ما أشبه ذلك مما يكثر تعداده و يطول الجواب بإثباته و فيما ذكرناه كفاية إن شاء الله تعالى[4]

«فمن ذلك قوله تعالى وَ امَ هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ»؛ با ضاد است یا با ظاء است؟ کدام یکی از اینها است؟ «یعترف مخالفونا» یعنی خودشان بین خودشان اختلاف دارند؟ یا اینکه اعتراف دارند به اینکه هر دو نازل شده؟ «اعترف به من نزول القرآن علی أوجه شتی».

حال می‌بینید الآن در رساله‌هایی برخی ها می‌گویند «ضاد» و «ظاء» شبیه به هم بوده و در خط نزدیک هم بوده، لذا به این صورت خوانده شده است. این همه حرف که علیه زمخشری می‌آید، اگر یادتان باشد از کشاف خواندم، خودش عرب است، می‌گوید مگر بچه بازی است که نزد عرب، آن هم عرب های دور حضرت، آن هم عرب هایی که نزد حضرت می‌نشینند همینطور قاطی کنند و یکی «ضاد» بخواند و دیگری «ظاء» بخواند؟! محال است که این دو نزد عرب قاطی شود. زمخشری این را گفت. بعد گفت «قرأ به‌ما رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله». یعنی برای زمخشری صاف است که حضرت هم «ضاد» و هم «ظاء» را با تفاوت مخرج و با تفاوت معنا قرائت کرده‌اند. این را زمخشری گفته بود.

در اینجا هم شیخ مفید می‌گوید «اعترف به من نزول القرآن علی أوجه شتی». ادامه اش را ملاحظه کنید که چقدر جالب است. **«فمن ذلك قوله تعالى وَ امَ هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ»**؛ خود شیخ مفید تعدد نزول را توضیح می‌دهند. به‌نحوی‌که همه این قبول دارند. در قرائت سبعه هم گفتیم. همان متواتری است که ما می‌گوییم. چرا هر دو را توضیح می‌دهند؟ برای اینکه بگویند این قرائت ها که بچه بازی نیست. تفاوت معنا می‌آورد. می‌فرمایند:«...بضنين يريد ما هو ببخيل. و بالقراءة الأخرى و ما هو على الغيب بظنين يريد بمتهم»؛ متهم با بخیل یکی است؟! معنای آنها کاملا

متفاوت است. شیخ مفید می‌فرمایند ببینید هر دوی آن‌ها نازل شده است. هر دوی آن‌ها را ملک وحی آورده است. پس اگر در روایات شیعه «خیر ائمة» بود، چه مانعی دارد مثل آن‌ها در اینجا -که متواتر هم نقل کرده‌اند- ما هم بگوییم هر دو نازل شده باشد؟! این مثال اول. اما مثال دوم:

«**و مثل قوله تعالی**»؛ در اختلاف مصاحف است. «**جَنّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ و علی قراءة أخری من تحتها الأنهار**»؛ قرائت سبع. مثال سوم: این‌ها خیلی مثال‌های خوبی است. «**و نحو قوله تعالی إنْ هٰذانِ لَسَاحِرانِ و في قراءة أخری إن هذين لساحران**». این سه مثالی که شیخ زده‌اند چه خصوصیتی داشت؟ رسم تفاوت می‌کرد. یعنی اینطور نبود که رسم واحد باشد و دو جور بخوانند. هر سه مثالی که شیخ انتخاب کرده‌اند در قرائات سبع بود؛ آن هم در قرائات سبعی که رسم تغییری می‌کند. «ض-ظ»، «من» باشد یا نباشد، «هذان-هذین»، این‌ها نشان‌گر تخصص این‌شان است.

«و ما أشبه ذلك مما يكثر تعداده»؛ این موارد بسیار زیاد است. خب این شیخ مفیدی هستند که بحر علم هستند. با دو کلمه در جواب مسائل سروی فضای ذهنی این‌شان روشن می‌شود. البته می‌خواهم عرض کنم که تنها فضای ذهنی این‌شان نیست. الآن می‌خواهیم از سید مرتضی بیاوریم، از شیخ الطائفه بیاوریم. لذا تنها فضای ذهنی این‌شان نیست. و مهمتر فضای ذهنی‌ای است که علامه دارند.

من عبارت آقای شعرانی را بخوانم.

شاگرد: شیخ مفید در جایی گفته‌اند که سبع متواتر است؟

استاد: عرض کردم این‌شان گفتند قرآن قرآن نیست مگر این‌که متواتر باشد. روایات نمی‌تواند قرآن را ثابت کند. پس قرآن باید متواتر باشد. بعد می‌گویند این قرآنی که باید متواتر باشد، در این قرآن همه این قرائات منزَل است؛ «ضاد» و «ظاء» منزل هستند.

شاگرد: به‌صورتی اگری این‌گونه گفتند.

استاد: نه، فرمودند «منزلین»، «و في القرائة الاخری».

شاگرد: ظاهر عبارتی که خواندی این بود که اگر اینطور باشد مانعی نیست.

استاد: نه، اگر برای روایات بود. نه برای «ما یعترف به المخالفون». گفتند روایتی که متواتر نیست اگر بخواهد در نفس الامر درست باشد، لااینکر که دوبار نازل شده باشد. مثل مواردیکه متواتر است و همه قبول دارند. مثال‌های آن را گفته‌اند. من فرمایش شما را با همان وسوسه ای که بحث را پیش ببریم کاملاً قبول دارم. این جور نیست که من بخواهم بحث را همینطور جلو ببرم. اما نباید این جور هم باشد که ما در مطالب دقت هایی بکنیم که از جمع‌بندی واضح در جلیل النظر غافل شویم و بعد به دقیق النظر نرسیم. من روی این خیلی تأکید دارم. حال من اگر همه حرف‌ها را عرض کنم در آخر کار به فرمایش شما بر می‌گردیم.

شاگرد۲: به‌صورت شرطیه هم نیست.

شاگرد: از این عبارت به دست می‌آید که سبع متواتر است؟

استاد: اگر منظورتان عبارت صریح است که اینطور نیست.

شاگرد: می‌خواهم بگویم ظهور هم ندارد.

استاد: ببینید می‌گویند یعترف مخالفوان که اینها را جزء سبع به حساب می‌آورند. ایشان دقیقا از سبع مثال زده‌اند. دیروز مثال ابن کثیر[5] را عرض کردم. در شعر مکه چه خواند؟ «ال يُقاتِلُونَكُمْ جَميعاً إلاّ في قُرىً مُحَصَّنَةٍ أوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ[6]». فوری داد زد که «ارجع الی قرائة قومک»؛ چرا «جدر» می‌خوانی؟! یعنی به این صورت بخوان «او من وراء جدار». مجمع البیان را ببینید. سائر تفاسیر را ببینید. دو نفر به این صورت می‌خواندند. هم در مکه و هم در بصره–ابو علا بصری- «او من وراء جدار» می‌خواندند. حال اینکه «جدار» مفرد است ای مثل «سهم و سهام» خودش جمع است، بحث کرده‌اند. «جدر» جمع است و «جدار» هم مثل «سهام» جمع است. از این بحث کرده‌اند. در الحجه علی القرائات از این بحث کرده‌اند.

ولی در بین اهل مکه مشکل نبود؛ ما بچه بودیم و بزرگ شدیم؛ کی مسلمان چقدر سوره حشر را می‌خواند؟! در مکه خوانده «او من وراء جدار». اصلاً تا می‌شنود «او من وراء جدر» ذهنش تکان می‌خورد. لذا به او می‌گویی «ارجع الی قرائة قومک»، چرا «جدر» می‌خوانی؟! گفت «إني لما هبطت العراق خلطوا علیّ قراءتي».

این مبنای «تداول القراء» می‌شود. یعنی در یک شهری یک قرائتی هست؛ قرّائی هستند که امام در قرائت می‌شوند. یعنی همه آنها را دای می‌گیرند. صحیح و سقیم و شاذ و آن چه که در بین قوم خودش مستقر هست را دای می‌گیرد. او خبره کار می‌شود. می‌شود نماینده یک قرائت متواتر. در چنین فضایی وقتی صحبت می‌کنند چه می‌شود؟ من اینها را مفصل گشته ام. یک تصریحی از مثل شیخ مفید پیدا کنید که ما پیدا نکردیم. از مثل سید مرتضی و حتی شیخ الطائفه پیدا کنید که صریحاً بگوید «ان السبع متواتر». این جور عبارتی نداریم.

---

[1]المسائل السرویة ۳۰

[2]همان ۸۱

[3]همان ۸۲

[4]همان۸۴

[5]جامع البیان في القراءات السبع ج1ص167؛قرأ عبد الله بن كثير في بيت شبل وثمّ يومئذ عدّة من القرّاء: أو من وراء جدر [الحشر: ١٤] فنادا ابن الزبير ما هذه القراءة؟ ارجع إلى قراءة قومك، قال: إني لما هبطت العراق خلطوا علیّ قراءتي، قال:فقال: أو من وراء جدار

[6]الحشر ۱۴

ب) عبارت شیخ در خلاف

آن چه که از شیخ الطائفه داریم این است: ببینید در ذهن خود شیخ الطائفه چیست. «بالمجاز» گفتند. من سه مطلب در اینجا آوردهام. در الخلاف وقتی میخواهند حرف ابوحنیفه را رد کنند، میفرمایند:

> و أيضا فإن القرآن لا يثبت قرآنا الا بالنقل المتواتر المستفيض، و لم ينقل لا متواترا و لا آحادا، ان معناه يكون قرآنا[1]

«**و أيضا**»؛ حرف او درست نیست، باطل است، «**فإن القرآن لا يثبت قرآنا الا بالنقل المتواتر المستفيض**»؛ میگویید شما میخواهید در قرآن چیزی را داخل کنید و بعد بگویید با آن نماز بخوانند که اصلاً ثابت نیست. بلکه قوام قرآنیت قرآن بالنقل المتواتر المستفیض است. در اینجا مستقیماً با قرائات کاری ندارند اما دارند میگویند «**لایثبت قرآنا الا بالنقل المتواتر المستفیض**». میگویند که قرآن این است.

---

[1] الخلاف ج۱ص۳۴۵

ج)عبارت شیخ در مبسوط

همینجا کنار این فرمایش ایشان به مبسوط بیایید. قرائن باید کنار هم گذاشته شود. خیلی جالب است. در این دو-سه سطر بخشهایی که ذهنتان درگیر میشود را کاری ندارم. آن چه که مقصود من است را میخوانم:

> إن أصدقها تعليم سورة عين عليها، و إن كان تعليم آيات عينها، لأن ذلك يختلف، و هل يجب تعيين القراءة و هي الحرف الذي يعلمها إياه على وجهين، أحدهما لا يجب، و هو الأقوى، لأن النبي (صلى الله عليه و آله) لم يعين على الرجل و الوجه الآخر لا بد من تعيين الحروف لأن بعضها أصعب من بعض.فمن قال إنه شرط فان ذكره، و إلا كان فاسدا و لها مهر مثلها، و من قال ليس بشرط لقنها أي حرف شاء «إن شاء بالجائز و هو الصحيح عندنا، لأن التعيين يحتاج إلى دليل فإذا ثبت أنه يصح كان لها المطالبة بأي موضع شاءت، فإن أصدقها تعليم سورة بعينها و هو لا يحفظها، بأن قال على أن أحصل ذلك لك، صح لأنه أوجبها على نفسه في ذمته.[1]

«إن أصدقها تعليم سورة عين عليها»؛ فتوای معروف است. نمیتواند بگوید «اصدقتک تعلیم سورة»، میگویند قبول نیست. باید بگوید سوره بقره، سوره مبارکه یس و... .**«و إن كان تعليم آيات عينها»**؛ اگر صداق او را تعلیم آیاتی قرار داده باید آن را معین کند. نمیشود که معین نکند.**«لأن ذلك يختلف»؛** سوره با سوره فرق میکند، آیه با آیه فرق میکند. باید معلوم شود. بعد چه میفرمایند؟ این عبارت مبسوط به قیمت در نمیآید، چون برای شیخ است. فضای ذهنی ایشان را روشن میکند که با آن میخواهند مقدمه تبیان، تداول و بالمجاز را بیان کند. میفرمایند:

«و هل يجب تعيين القراءة»؛ حال که باید سوره را معین کند باید قرائتش را هم تعیین کند؟قرائت چیست؟ **«و هي الحرف الذي يعلمها إياه»؛** الحرف به اصطلاح قدیم رایج، بهمعنای قرائت است. **«على وجهين»**؛ دو وجه است.**«أحدهما لا يجب»**؛ واجب نیست که تعیین قرائت کند.**«و هو الأقوى»؛** اقوی این است که واجب نیست. چرا واجب نیست؟**«لأن النبي (صلى الله عليه و آله) لم يعين على الرجل»؛** وقتی به او فرمودند که صداق زنت را تعلیم قرآن قرار بده تعیین نکردند کدام قرائت باشد. همین عباراتی است که در جواهر و مسالک بود **«مع ان التعدد كان موجودا»**، آن زمان هم اینها بود. همین که حضرت تعیین نکردند میفهمیم که اطلاق همه آنها را میگیرد.**«و الوجه الآخر لا بد من تعيين الحروف»؛** باید قرائت را هم تعیین کنیم، چرا؟ البته میگویند در امامیه قائل آن را نمیدانیم. من این را آوردهام. در عنوان خاص مهر و عقد.**«لأن بعضها أصعب من بعض»؛** چون اصعب است مالیتش تفاوت میکند لذا باید تعیین کند.

«فمن قال إنه شرط»؛ کسی که گفته شرط است که تعیین قرائت بکند،**«فان ذكره»؛** بسیار خب، تعیین حرف کرده،**«و إلا كان فاسدا»؛** چون شرط این است که تعیین قرائت بکند. این برای این طرف است.**«و لها مهر مثلها»؛**چون مهر مسمی فاسد شد، برای او مهر المثل ثابت

است. منظور من اینجا است:خیلی مهم است. کلمه‌ای که شیخ در اینجا فرموده‌اند کلید برای ده‌ها بحث دیگر است.

«و من قال لیس بشرط»؛ کسی که بگوید تعلیم قرائت شرط نیست. یعنی بگوید من زوجه را به قرائت خاص تعلیم می‌کنم،**«لقنها أي حرف شاء»**؛ اختیارش دست شوهر است. هر قرائتی که بخواهد اختیار دست او است، تعلیم می‌کند. **«إن شاء بالجائز»**؛ نمی‌شود بگوید ای قرائة شاء که شامل غیر مجاز هم می‌شود.

شاگرد: در اینجا «واو» دارد؛ «و ان شاء بالجائز».

استاد: نه، من در دو-سه کتاب فقهی همه اینها را آورده‌ام. لذا می‌خواهم عرض کنم کسانی که می‌توانید به نسخه خطی مبسوط مراجعه کنید؛ در اینجا در دو-سه کتاب فقهی از مبسوط «واو» آورده‌اند. مبسوط مطبوع هشت جلدی. مثل اینکه پنج جلدی هم آمده نمی‌دانم تصحیح مستقلی کرده‌اند یا نه. در مطبوع واو نیاورده اند؛ در هشت جلدی واو ندارد؛ در گیومه گذاشته شده. حال من طبق مطبوع می‌خوانم.

«و من قال لیس بشرط لقنها أي حرف شاء إن شاء بالجائز»؛ همین مطبوع هم مناسب عبارت است. من هرچه رفتم و برگشتم نتوانستم «ان شاء» را با واو معنا کنم. **«ان شاء بالجائز»**؛ همینجا منظور ما است. یعنی شیخ می‌فرمایند شرط نیست که قرائت را تعیین کند. وقتی هم شرط نکردند **«لقنها ای حرف شاء ان شاء بالجائز»**؛ اگر زوج بخواهد قرائت جایز را تعلیم کند.خب این قرائت جایز کدام است؟

خیلی جالب است تعبیر «ان شاء بالجائز» مبسوط در کتابهای بعدی فقهی بازتاب دارد. وقتی به منزل رفتید فدکیه را ببینید. عنوان صفحه این است: «المهر-الصداق-تعیین الحرف-لقنها الجائز». به این صورت عنوان زده‌ام تا بعداً وقتی خواستید جست و جو کنید اگر در ذهنتان مهر بود، مهر بیاید، اگر صداق زدید بیاید. من در جست و جوها مواردش را آورده‌م. خیلی جالب در عبارات فقها آمده است. یعنی وقتی در کتاب النکاح این را مطرح کردند می‌گویند ما امامیه می‌گوییم وقتی شوهر مهر زنش را قرائت قرآن قرارداد تعیین قرائت لازم نیست اما اگر بخواهد برئ الذمه شود باید قرائتی که تعیین می‌کند، قرائت جایز باشد. خب قرائت جایز چیست؟ عبارت مورد جست و جو به این صورت بود: «لقنها أي حرف - لقنها الجائز - یلقنها الجائز - علمها الجائز».

---

[1]المبسوط في فقه الإمامية ج۴ص۲۷۳

د) عبارت صاحب شرائع

در مبسوط «لقن باالجائز» بود. صاحب شرایع به این صورت فرمودهاند:

و هل يجب تعيين الحرف قيل نعم و قيل ال و يلقنها الجائز و هو أشبه و لو أمرته بتلقين غيرها لم يلزمه لأن الشرط لم يتناولها[1]

«**و هل يجب تعيين الحرف قيل نعم و قيل ال**»؛ شرط نیست. خب حالا که میگوید نه باید چه کار کند؟«**و يلقنها الجائز**»؛ نمیشود هر چه را که خواست انجام دهد. بلکه «یلقنها الجائز». در جواهر توضیح آن را دادهاند.

---

[1]شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام؛ ج ۲، ص: ۲۶۹

ه) عبارت علامه حلی

علامه فرمودند: «و لو أصدقها تعليم سورة معيّنة لقنّها الجائز[1]»، «و لو أصدقها تعليم سورة علّمها الجائز[2]». چون کتاب نکاح شیخ انصاری شرح ارشاد است، وقتی به اینجا رسیدند فرمودند مصنف گفته: «و لو أصدقها تعليم سورة، علّمها الجائز من القراءات [السبعة] دون الشاذّة[3]».

تحریر علامه را ببینید:

> الخامس: تعليم القرآن يجوز أن يكون صداقا، و ليس بمكروه،فلا بدّ من تعيين المهر من السورة أو الآيات المشترطة، و يجوز أن يقدّره بالمدّة كاليوم و الشهر، و تتعلّم هي ما شاءت، و لو أبهم فسد المهر، و وجب مهر المثل مع الدخول، و الأقرب أنّه لا يشترط تعيين الحرف، كقراءة حمزة أو غيره، بل يكفيها الجائز في السبعة دون الشاذة[4]

«... و الأقرب أنّه لا يشترط تعيين الحرف»؛ قرائت نمازی نیست،**«كقراءة حمزة أو غيره»**؛ این عبارت مهم است برای اینکه علامه تصریح میکند،**«بل يكفيها الجائز في السبعة دون الشاذة»**؛ یعنی الجائزی که شیخ گفتند، الجائزی که دیگران گفتند، خود علامه در قواعد گفتند، در تحریر تصریح میکنند. **«بل يكفيها الجائز في السبعة دون الشاذة»**؛ در متن قواعد میگویند «لم یجب تعیین... لقنه الجائز».

عبارت ایضاح الفوائد را نگاه بفرمایید. منظور من عبارت جامع المقاصد است. شرح لمعه را هم دیروز خواندم. شهید در شرح لمعه فرمودند اگر اصداقش کرد «أن يعلمها القراءة الجائزة شرعا[5]»، قرائت جایزه چیست؟ یعنی متواتر باشد. متواتر نباشد اصلاً شرعا جایز نیست.

---

[1] تلخيص المرام في معرفة الأحكام؛ ص: ۱۹۹

[2] إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان؛ ج۲، ص: ۱۵

[3] كتاب النكاح (للشيخ الأنصاري)؛ ص: ۲۶۲

[4] تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثة)؛ ج۳، ص: ۵۴۷

الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية (المحشى - كلانتر)؛ ج٥، ص: ٣٤٦[5]

ر)عبارت جامع المقاصد

حال ببینیم جامع المقاصد چه گفته‌اند:

> قوله: (و لو أصدقها تعليم سورة لم يجب تعيين الحروف و لقنها الجائز على رأي، و ال يلزمه غيرها لو طلبت). المراد بالحروف هنا القراءة كقراءة حمزة و غيره من السبعة أو العشرة على أقرب القولين، و الرأي الذي ذكره المصنف للشيخ في المبسوط و النهاية، و غيره من الأصحاب.
>
> و وجه ان النبي صلّى اللّه عليه و آله لم يعيّن على من عقد له على تعليم شيء من القرآن، و لو كان شرطا امتنع الإخلال به، فعلى هذا إذا أطلق العقد على تعليم سورة صح و برىء بتعليمها الجائز من القراءات دون ما كان شاذا، و في قول نقله جمع من الأصحاب- و ال نعرف القائل به- انه يشترط تعيين قراءة من القراءات الجائزة، لأنها متفاوتة في السهولة و الصعوبة، فلو لم يعين لزم الغرر، و ضعفه ظاهر، و المذهب الأول.
>
> و على هذا فلو طلبت غير الجائز على إطلاقه الصادق على مطلق القراءات، أو الملفق منها بأن طلبت قراءة خاصة أو نحو ذلك لم يجب عليه الإجابة، لأن الواجب أمر كلي، فهو مخيّر في تعيينه و إيجاده في ضمن أي فرد شاء[1]

«المراد بالحروف هنا القراءة كقراءة حمزة و غيره من السبعة»؛ که در تحریر علامه هم بود. چون نظر ایشان به عشره هم هست، می‌فرمایند: **«أو العشرة على أقرب القولين»**؛ عشره را هم جایز می‌دانند.**«..و برىء بتعليمها الجائز من القراءات دون ما كان شاذا»**؛ آن چه که شاذ است دیگر فایده ندارد. **«فلو طلبت غير الجائز على إطلاقه الصادق على مطلق القراءات، أو الملفق منها بأن طلبت قراءة خاصة أو نحو ذلك لم يجب عليه الإجابة»**؛ اجابت غیر جایز، نیاز نیست.

---

[1]جامع المقاصد في شرح القواعد؛ ج۱۳، ص: ۳۴۴

و) عبارت مسالک

آن چه که پایان عرض من است، مسالک جلد هشتم،صفحه ۱۸۰ است.

> و الأقوى ما اختاره المصنف من عدم وجوب التعيين، و يجتزئ بتلقيهما الجائز منهما، سواء كان إحدى القراءات المتواترة أم الملفّق منها، لأن ذلك كلّه جائز أنزله اللّه تعالى، و التفاوت بينها مغتفر. و النبي صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لما ّ زوّج المرأة من سهل الساعدي على ما يحسن من القرآن لم يعيّن له الحرف، مع أن التعدّد كان موجودا من يومئذ. و اختلاف القراءات على ألسنة العرب أصعب منه على ألسنة المولّدين. و وجه تسمية القراءة بالحرف ما روي من أن النبي صلّى اللّه عليه و آله و سلّم قال: «نزل القرآن على سبعة أحرف» و فسّرها بعضهم بالقراءات . و ليس بجيّد، لأن القراءات المتواترة لا تنحصر في السبعة، بل و لا في العشرة، كما حقّق في محلّه. و إنما اقتصروا على السبعة تبعا لابن مجاهد حيث اقتصر عليها تبرّكا بالحديث. و في أخبارنا أن السبعة أحرف ليست هي القراءات، بل أنواع التركيب من الأمر و النهي و القصص و غيرها .[1]

«و الأقوى ما اختاره المصنف من عدم وجوب التعيين، و يجتزئ بتلقيهما الجائز منهما آن چه که جایز است،**سواء كان إحدى القراءات المتواترة»؛** فقط یکی از آنها؛**«أم الملفّق منها»؛** چون همه آنها جایز است.بعد تصریح میکنند **«لأن ذلك كلّه جائز أنزله اللّه تعالى»؛** همه اینها کلام خدا است، لازم نیست حتما ً یکی از آنها باشد. یعنی شهید ثانی با این تعلیل آخر کارشان تصریح میکنند که اوال ً باید جایز باشد. جایز هم آنی است که خدا نازل کرده باشد. و جایز در آنها سبعه ای عشره است. بعدا ً اشاره میکنند که منظور قرائات سبع نیست و نکته خیلی عالی را گفتند. من میگویم که این از دُر گرانبارتر است. فرمودند ما در اواراء عشر هم متواتر داریم. نه تنها در سبع و عشر متواتر داریم بلکه در اواراء آن هم داریم.**«لأن القراءات المتواترة لا تنحصر في السبعة، بل و لا في العشرة، كما حقّق في محلّه».**

بنابراین تواتر قرآن در کلمات آمده است. میخواستم از آقای شعرانی در تأیید حرف علامه بخوانم، ان شالله فردا.

والحمد لله رب العالمين

---

[1]مسالک ج۸ص۱۸۰